

علیّت و عدالت نزد جلال‌الدین مولوی

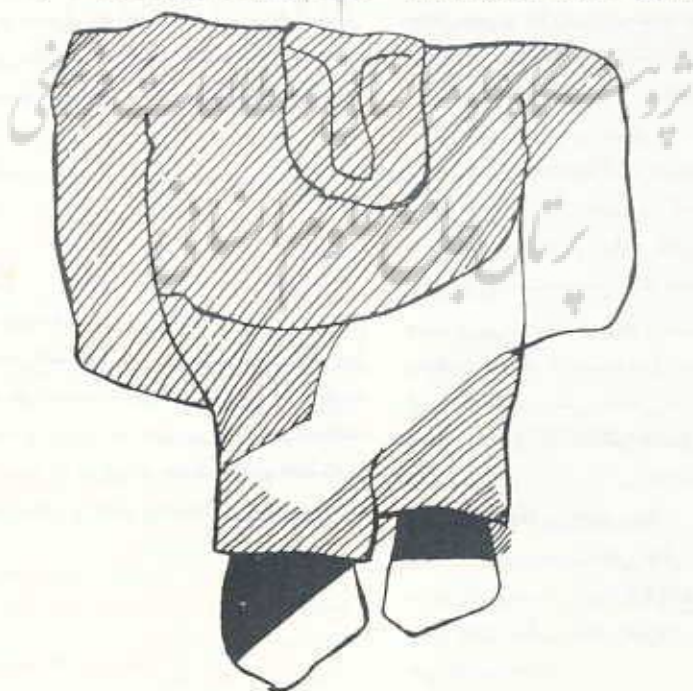
عبدالکریم سروش

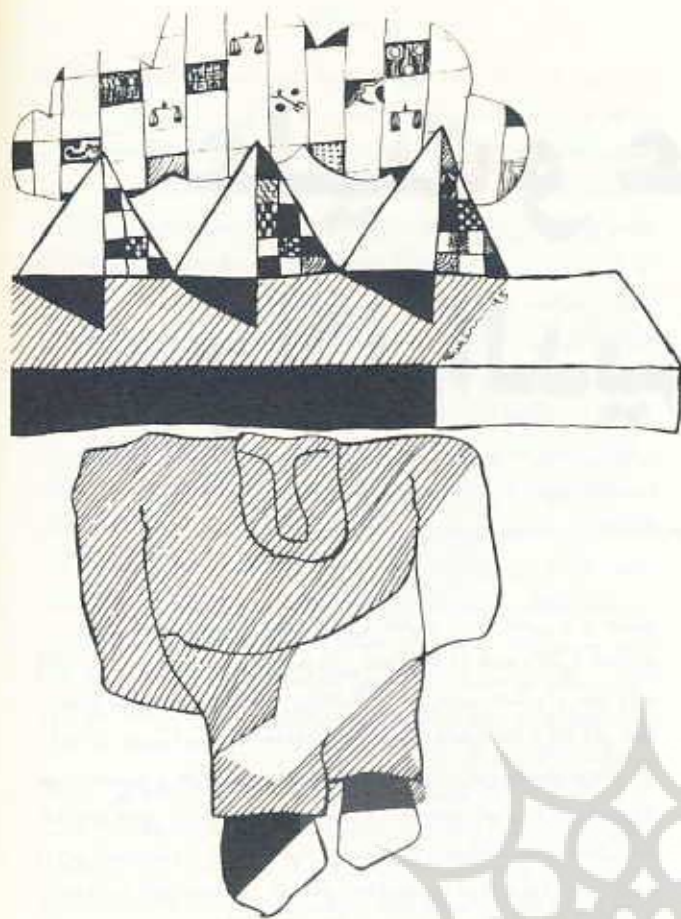
به وفای عهد و راستگویی ملتزم نیست، چه حالی پیدا خواهند کرد؟ معتزلیان گشودن این معضل را در گرو آن می‌دانستند که اولاً به ذاتی بودن حسن و قبح افعال اعتراف رود و ثانیاً افعال خداوند هم محکوم موازین اخلاقی و ارزشهای بشری دانسته شود. لکن به فرض قبول آن احکام، مشکل تازه‌ای بروز خواهد کرد و آن مشکله علیّت است. سؤال این است که آیا اعمال بندگان می‌تواند بر خداوند اثر نهد و او را به عکس‌العملی یعنی به دادن پاداش و کیفر وادارد؟ آیا معقول و ممکن است که ممکن الوجود معلولی بر علت واجب خود تأثیر نهد و فعل او را جهت بخشد؟

تصور عامه این است که وقتی کسی کار نیک یا بدی می‌کند، خداوند اخلاقاً موظف است که بی‌تفاوت ننشیند و او را پاداش یا کیفر دهد، و بلکه این وظیفه‌مند بودن و عکس‌العمل نشان دادن را عین عدالت خداوندی می‌دانند. اما اشعریان چنین رأیی را عین کفر می‌شمارند و برآنند که خداوند اخلاقاً به هیچکس بدهکار نیست و ذاتاً چنان است که هیچ چیز یا هیچ کس نمی‌تواند انگیزه عملی در او شود و فعل یا اراده او را تغییر دهد یا مقید به قیودی سازد. او حتی موظف نیست که راست بگوید یا به عهد خود وفا کند. خداوند به تمام معنی موجودی آزاد و مختار است، هم آزاد از قیود علیّت و

جلال‌الدین رومی، از نظر کلامی، اشعری است یعنی نه به علیّت قائل است و نه به حسن و قبح ذاتی افعال. و از همه بالاتر، خداوند را عقلاً ملزم به رعایت موازین اخلاقی نمی‌داند. عدل، از نظر وی، برای آن خوب است که خداوند بدان فرمان داده است و لذا اگر خدا نبود، خدمت و خیانت و داد و بیداد دارای ارزش یکسان بودند. از خداوند هیچ کار ناروایی سر نمی‌زند، چون افعال او خود میزان ارزش‌اند و بیرون از آنها موازین مستقلی وجود ندارد تا افعال خدا را بتوان با آنها سنجید، کارهای خداوند، به قول مولوی «بی‌چون» اند، یعنی نه چونی اخلاقی بر می‌دارند و نه چونی عقلی. فوق عقل و اخلاقی بشری‌اند، و هر چه آن خسرو کند شیرین کند.

بر این اساس، عدالت خداوندی در مکتب صوفیانی چون مولوی معضله‌ای ناگشودنی می‌نماید. چگونه می‌توان خدایی را دوست داشت که بر اقوال و افعالش اعتمادی نیست و نسبت به ارزشهای انسانی «لاابالی» است؟ ستون فقرات عرفان مولوی عشق است، اما به معشوق ناعادل چگونه می‌توان عشق ورزید؟ و اگر دستان عدالت، قدرت این خداوند مقتدر را از درون دربند نهد چگونه می‌توان از بیداد و ستم وی ایمن بود؟ مؤمنان و پارسایان که به امید عطا و ثوابی فرمان خداوند را می‌برند، اگر بدانند که وی «اخلاق» دیگری دارد، و





هم آزاد از قیود اخلاق. و این آزادی و مختاری در حدی است که آن را «الابالیگری» هم می‌توان نامید.

می‌بینیم که درین مسأله، آشکارا علیت و اخلاق به یکدیگر ارتباط می‌یابند. از چشم اخلاق نمی‌توان به همهٔ افعال پکسان نگریست و به همه پاداش یا کیفر مساوی داد و یا نسبت به همهٔ آنها بی‌اعتنا و بی‌تفاوت نشست، بلکه باید به تناسب نیک و بد افعال، به عکس‌المعمل خویش سامان داد. درین عکس‌المعمل‌های متناسب با عمل، نوعی علیت نهفته است و همین است دلیل آنکه علیت و اخلاق به هم مرتبط‌اند و نفی دترمینیزم نفی مسئولیت را هم به دنبال دارد و مکاتب فلسفی و کلامی نافی علیت (مثل اشعری‌گری) نافی اخلاق (حسن و قبح ذاتی افعال) هم می‌شوند و تفاوت آنها را انکار می‌کنند. و یا نفی اخلاق، عدالت هم اهمیت و محوریت خود را از دست می‌دهد.

کوشش اشعریان برای حل مشکل این بود که اولاً عادت را به جای علت بنهند (در عرصهٔ طبیعت) و ثانیاً جود و کرم الهی را به جای عدل او بنشانند و در اینجا است که سخنان نغز جلال‌الدین رومی شنیدنی می‌شود.

مولوی، با آنکه آشکارا مخالف فلسفه و فلاسفه است و فلسفه را مخمل یقین و صفای دل می‌داند، در اینجا استدلالی کاملاً فلسفی عرضه می‌کند. می‌گوید اگر عطای خداوند مسبوق و مشروط به قابلیت و استحقاق باشد، لازمه‌اش آن خواهد بود که هیچ خلقتی صورت نگیرد و هیچ معدومی به هستی نیاید:

قابلی گر شرط فعل بُدی
هیچ معدومی به هستی نامدی

(متوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۲۲)

عدالت، بنا بر یک تعریف مشهور عبارت است از عطا به اندازهٔ استحقاق، و مولوی براساس همین تعریف، از روی اعتراض می‌گوید که اگر هر عطایی به قابلیت مسبوق باشد، آن قابلیت هم (که خود عطایی است) به قابلیت دیگری مسبوق خواهد شد و این یا به تسلسل محال می‌انجامد یا در جایی متوقف می‌شود. آن توقف در جایی خواهد بود که نعمتی بی‌رعایت و بی‌سابقه استحقاق قابلیت عطا شده باشد، و هذا هو المطلوب.

چارهٔ آن دل عطای میدلی ست
داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست
داد لب و قابلیت هست پوست

(متوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۵۳۷-۱۵۳۸)

پس عدل نه خلقت را اقتضا می‌کند و نه به کار تبیین آن می‌آید چرا که موجودات معدوم، از همه نظر معدوم و تهی‌اند، هم تهی از قابلیت و هم تهی از استحقاق، و لذا، با توسل به عدل نمی‌توان سر خلقت آنها را دریافت. جود الهی است که می‌تواند حادثهٔ عظیم خلقت را تبیین کند نه عدل او و این تقدم جود بر عدل را نشان می‌دهد. به قول مولوی:

ما نبودیم و تقاضامان نبود
لطف تو ناگفته ما می‌شوند

(متوی، دفتر اول، بیت ۶۱۰)

کار جوادانه یا کریمانه آن است که جز جود و کرم هیچ انگیزه و علت دیگری نداشته باشد و فاعل، آن را نه به ملاحظهٔ آثار و عواقبش انجام دهد و نه در انجام آن مقید به قیود و شروطی باشد.

خداوند «بی‌علت و بی‌رشوت» است، همچنان که اولیای او چنین‌اند یعنی نه طاعت و نه معصیت، نه استحقاق و نه بی‌استحقاقی، هیچ کدام فعل او را تعین و تقید نمی‌بخشند:

شیر مردانند در عالم مدد

آن زمان کافغان مظلومان رسد

محض مهر و داوری و رحمت‌اند

همچو حق بی‌علت و بی‌رشوت‌اند

(متوی، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۳ و ۱۹۳۶)

لیکسون مترجم مثنوی به انگلیسی «بی‌علت» را در بیت فوق، «بی‌خلل» [Flawless] ترجمه کرده است و این مسلماً خطاست. گویا وی معنی دیگر علت را که بیماری است در نظر داشته است، اما مولوی در اینجا براساس نظریهٔ خود که «عدالت فارغ از علیت» (یعنی کرم) است، سخن گفته است و کلمهٔ علت را درست به معنای علت و سبب به کار برده است و چنانکه بعداً خواهیم گفت «مهر محض» هم که در بیت فوق به کار رفته است معنایی جز عشق کریمانه ندارد، یعنی عشقی فارغ از ملاحظات عقلی و اخلاقی و مادی، عشق به خاطر عشق و بس. بیت ذیل، قرینهٔ مدعای مذکور است:

لیک و هابان که بی‌علت دهند

بوک دستی بر سر زشتش نهند

(متوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۰۳)

و در جای دیگر مولوی صریحاً از «دادن بی‌علت» یاد کرده است که عین قنوت است:

که فتوت دادن بی‌علتست
پاک بازی خارج هر ملتست

(متنوی، دفتر ششم، بیت ۱۹۷۲)

باری سخنان فوق چنین نتیجه می‌دهند که نظام جهان نظامی است کریمانه نه عادلانه. و هر بخشش که ابتدا صورت گرفته است، نه مقتضای عدالت که مقتضای کرم بوده است. و خداوند نمی‌تواند در مقام خلاقیت کرم نباشد. و چنین است که عقلانیت عدل در پای لایابالگیری جود قربانی می‌شود.

کار خداوند خلق قابلیت‌هاست (کرم) و سپس اعطای نعمت بر وفق قابلیت‌ها (عدل). یعنی اول محتاج آفریدن و سپس حاجت محتاج را بر آوردن:

بانگ می‌آید که ای طالب بیا
جود محتاج‌گدایان چون گدا
آن یکی جودش گدا آرد پدید
و آن دگر بخشد گدایان را مزید
پس گدایان آینه جود حق‌اند
و آنک با حقتند جود مطلق‌اند

(متنوی، دفتر اول، آیات ۲۷۲۴-۲۷۲۹-۲۷۵۰)

در برابر چنین خداوند کریمی، بهترین بندگی، بندگی کریمانه است. یعنی عشق محض و وزیدن به او و عبادت خالص کردن او. نه از سر ترس یا طمع بل به صرف دوستی و عشق:

پس محب حق به امید و بتوس
دفتر تقلید می‌خواند بدرس
و آن محب حق زهر حق کجاست
که زاغ‌راض و زعلت‌ها جداست؟

(متنوی، دفتر سوم، آیات ۲۵۹۵-۲۵۹۶)

عدالت طلبی کار تاجران است نه کار عاشقان که قماربازانی پاک‌بازند و هر چه را بی‌علت و بی‌رشوت از حق گرفته‌اند، همچنان بی‌علت و بی‌رشوت به او باز می‌دهند:

سخت رویی که ندارد هیچ پشت
بهره‌جویی را درون خویش کشت
پاک می‌بازد نباشد مزد جو
آنچنانک پاک می‌گیرد زهو
که فتوت، دادن بی‌علتست
پاک بازی خارج هر ملتست
ز آنک ملت فضل جوید یا خلاص
پاک بازاند قربانان خاص

(متنوی، دفتر ششم، آیات ۱۹۶۹-۱۹۷۳)

این است خدای کریم، و آن است جهانی که ازو کریمانه جوش کرده است، و آنانند بندگان خاص او که عاشقان و قماربازانی بی‌اعتنا به عدالت‌اند. صوفیانی چون مولوی که عدالت در آثارشان نقش برجسته‌ای ندارد برای آن است که پادشاهان را «مظهر شاهی» حق می‌دانند و بیش از آنکه به عدالتشان بیندیشند به جودشان نظر دارند:

خلق را چون آب دان صاف و زلال
اندر آن تابان صفات ذوالجلال
پادشاهان مظهر شاهی حق
فاضلان مرآت آگاهی حق
خوب رویان آینه خوبی او
عشق ایشان عکس مطلوبی او

(متنوی، دفتر ششم، آیات ۳۱۸۱، ۳۱۷۲، ۳۱۷۳)

سخن این نیست که «عدالت بی‌علت» مولوی نظریه‌ای سیاسی است و یا او از آن چنین مرادی داشته است. سخن این است که مدلولات سیاسی آن، در صورتی که بر عالم انسانی تطبیق شود، ویرانگر و انسان‌آزار است. و به همین سبب باید در محدوده خود بماند و به عرصه‌های دیگر تعمیم و توسعه نیابد. این نظریه هر چه در محدوده خود کارساز و تبیین‌گر است، در خارج از آن ویرانگر و زیان‌آور است.

شایسته است که در خاتمه کلام، رأی مولوی را با سخنی از امام علی علیه السلام مقایسه کنیم:

در نهج البلاغه آمده است که از امام پرسیدند «جود برترست یا عدل؟» و ایشان در پاسخ گفتند: «عدل. چرا که عدل امور را در جای خود می‌نهد اما جود آنها را از جای خود خارج می‌کند». جود باری گرچه برتر از عدل اوست و گرچه خلقت جهان را صرفاً با کرم او می‌توان تبیین کرد اما در عرصه روابط انسانی، عدل برتر از جودست و بی‌اعتنایی به عدل، مجال کرم را هم تنگ خواهد کرد. درست است که به قول مولوی «با کریمان کارها دشوار نیست»، اما با ناعادلان زیستن بسی دشوارتر است تا با ناکریمان زیستن. ما به همان دلیل که از علیت بی‌نیاز نیستیم و بدون توسل بدان از تبیین روابط میان اشیا عاجز می‌مانیم، از عدالت هم بی‌نیاز نمی‌توانیم شد و بدون آن در تنظیم روابط انسانی مشکل خواهیم داشت.

و السلام

پرتال جامع علوم انسانی
موسسه پژوهش‌گانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پاداشتها:

- سخنرانی ایراد شده در سمینار اخلاق و عدالت و حقوق بشر، آمریکا، دانشگاه نیویورک، اردیبهشت ۱۳۷۲
- کتاب محض بد زبری جای کرد
خاک را تابانتر از افلاک کرد
کتاب محض بد زبری جوش کرد
خاک را سلطان اطلس پوش کرد
(دفتر اول، آیات ۲۸۶۲-۳)
- نهج البلاغه فیض الاسلام، جلد ششم، حکمت ۲۲۹
- نو مگر ما را بدان شه یار نیست
با کریمان کارها دشوار نیست